

احمد دانش: ستاره ای در شب

نوشته دکتر ایرج بشیری

دانشگاه مینه سوتا

© Iraj Bashiri, 1995, 2025



«احمد دانش»، ادیب و شاعر، نقاش و خوشنویس، معمار و قاضی، و یکی از بزرگان حکمت و معرفت سرزمین تاجیکستان، در ماه آوریل سال ۱۸۲۶ میلادی در امارت بخارا چشم به جهان گشود. نام اصلی او «احمد» بود، اما در عرصه دانش و ادب، به تخلص «دانش» شهرت یافت. به سبب داشتن سری بزرگ، او را «احمد کله» نیز می‌خواندند. گروهی نیز وی را «احمد مخدوم» می‌نامیدند، که حاکی از پیوند و تعلق خاطر او با دربار امیران منغیت آن روزگار بود.

«ناصر»، پدر «دانش»، ملّایی تهی دست و ساده زیست بود، و مادرش بانویی بود فرهیخته، دانش‌آموخته و بافضیلت که به معلّمی در مکتب خانه اشتغال داشت. پیش از آن که پای «احمد» به مکتب باز شود، مادرش او را با شیوه خوشنویسی آشنا ساخت و نخستین مشق های قلم را از دستان پرمهر او آموخت.

«دانش»، پس از رود به مکتب، به سبب لکنت زبان، در فراگیری زبان عربی با دشواری روبرو شد. حفظ آیاتی از قرآن کریم که معنای آن ها را در نمی یافت نیز بر او گران آمد، و تکرار طوطی وار متونی که عقل و دل را سیراب نمی کردند، او را به ملال کشانید. لذا، دل به دانش هایی چون ریاضی، هیئت، جغرافیا، تاریخ، فلسفه و ادب بست و از همان اوان جوانی به خواندن آثار حکمای باستان، چون «ارسطو»، و بزرگان علم و حکمت ایران زمین، همچون «ابن سینا» و «فارابی» پرداخت و چنین شد که از منطق و مابعدالطبیعه «ارسطو» بنیان خردورزی برگرفت؛ از حکمت تلفیقی «فارابی»، که اندیشه یونانی را با روح اسلامی درآمیخته بود، نظام فکری خود را پرداخت؛ و از نوشته های پزشکی «ابن سینا»، دانشی ژرف در علوم طبیعی حاصل نمود.

«دانش»، افزون بر مهارت در خوشنویسی، در نقّاشی و تصویرگری نیز طبعی رسا و استعدادی شگرف داشت. در ایام جوانی، این هنر را هم وسیله معاش ساخت و هم ابزاری برای شناخته شدن در میان اهل فضل و هنر. یکی از استادان فنّ نقّاشی اش با نوشتن توصیه نامه ای زمینه ورود او را به دربار امیر «نصرالله» – که در سال های ۱۸۲۶ تا ۱۸۶۰ میلادی سلطنت می کرد – فراهم آورد. ۱ بدین سان، در سال ۱۸۵۰ میلادی، به خدمت دربار درآمد و به عنوان معمار و نقّاش درباری منصوب شد. با این حال، به گفته خود «دانش»، کار اصلی او در دربار، بیش از آن که به معماری یا نقّاشی پردازد، به نسخه برداری از

متون و نگارش مکاتبات دیوانی محدود بود. ۲ «دانش» از این موقعیت استفاده کرد و دانش نجوم را به دستاوردهای خود افزود. این عمل نه تنها دوستانش بلکه امیر را نیز شگفت زده کرد.



احمد دانش (نفر سوم از سمت چپ)
هیئت اعزامی امیر مظفر به سن پترزبورگ (۱۸۶۹-۱۸۷۰)

«دانش»، در طول زندگی خود، سه بار رهسپار پایتخت روسیه، سن پترزبورگ گردید؛ هر سه سفر به عنوان منشی و دبیر هیئت های سفارت بخارا بود—نخست در نوامبر ۱۸۵۷، بار دوم در اکتبر ۱۸۶۹، و واپسین بار در ژانویه ۱۸۷۴ میلادی. ۳ در نخستین سفر، امیر «نصرالله» شخصاً او را به منصب «میرزا» ی هیئت برگزید. این سفر، دریچه ای نو به جهان بیرون بر «احمد دانش» گشود و افق اندیشه اش را به گونه ای شگرف گسترانید. در این اقامت، «دانش» در مذاکرات دیپلماتیک شرکت جست و از مراکز علمی، آموزشی، هنری و صنایع دستی روسیه بازدید کرد. این تجربه ها، افزون بر آموخته های پیشین، تصویری روشن و ژرف از جامعه و فرهنگ روس در ذهن او ترسیم نمود. هنگامی که در میانه سال ۱۸۵۸ به بخارا بازگشت، دانشی گرانبها و مشاهداتی دست‌اول از نظام‌های اقتصادی، سیاسی، آموزشی و فرهنگی روسیه به همراه داشت. با مسرت فراوان، این آموخته ها را با امیر در میان نهاد، به این امید که انگیزه‌ای گردد برای اصلاحات و بهسازی احوال در سرزمینش. امیر امّا، تنها آن بخش از پیشنهادهای «دانش» را پذیرفت که با مصالح شخصی، منافع نظامی یا اقتصاد امارت راستا بودند، و در عین حال، تمایلی نسبی به تقویت پیوندهای سیاسی با روسیه نشان داد. با این همه، اصلاحات ژرف تری که دانش برای تحوّل اجتماعی و فرهنگی پیشنهاد کرده بود، به کلی مورد بی‌اعتنایی قرار گرفت. از این رو، آرمان های بلند «احمد دانش» برای تعالی بخارا، در سایه کوتاه نظری و محافظه‌کاری دربار، تا حدّ زیادی ناکام ماند و به ثمر نرسید.

در سال ۱۸۶۰ میلادی، امیر «مظفر» - که تا سال ۱۸۸۵ بر سریر قدرت تکیه زد - زمام امور بخارا را به دست گرفت؛ فرمانروایی خودکامه و خودرأی که چندان اعتنایی به اهل دانش و فضل نداشت. او با بی مهری و بی توجهی، اندیشمندان را از خود راند، حتی آنان که سالیان دراز با وفاداری در خدمت پدرش، امیر «نصرالله»، بودند. «احمد دانش» نیز از این طوفان بی مهری بی‌نصیب نماند. مقام رسمی‌اش تنزل یافت و از عرصه‌ی تدبیر و سیاست کنار نهاده شد. او را به عنوان منجم دربار منصوب کردند، مقامی کم اعتبار بود ولی در طی آن «دانش» رساله‌ای به نام *مناظر الکواکب* (موقعیت سیارات) در علم هیئت به نگارش آورد، که در سال ۱۸۶۵ تألیف شد.

در سال ۱۸۶۸، امیر «مظفر»، به تحریک برخی از علمای نادان و متعصب بخارا، جنگی دیگر علیه روسیه آغاز کرد تا اراضی از دست رفته را بازستاند. اما بار دیگر شکست خورد و ناگزیر شد معاهده‌ای به نام «پیمان دوستی» امضاء کند که نه تنها بخش‌های دیگری از خاک بخارا را به روسیه واگذار کرد، بلکه حاکمیت سیاسی امارت را نیز زیر سؤال برد.

در پی این شکست و برای رسمیت بخشیدن به روابط جدید، هیأتی رسمی به سن پترزبورگ اعزام شد. به دلیل آشنایی گسترده «دانش» با فرهنگ و ساختار روسیه، او را به عنوان مشاور همراه این هیئت کردند. این سفر که از ژوئن ۱۸۶۹ تا مارس ۱۸۷۰ به طول انجامید، عرصه‌ای برای دیپلماسی بلندپایه بود و مقام و منزلت «دانش» را به طور چشمگیری بالا برد. اعتبار او برخاسته از دانشی عمیق نسبت به نظام اقتصادی، سیاسی، اداری، تاریخ و مهم‌تر از آن وقوف بر مناسبات بین‌المللی روسیه بود.

چون به بخارا بازگشت، عنوان بلندآوازه «أروق» و مقامی بلندپایه در دولت به وی پیشنهاد شد—که این هر دو از عالی‌ترین نشان‌های شرافت و مقام در دربار امارت به شمار می‌آمد. ۵ با این حال، «دانش» هر دو را نپذیرفت. از دید او، خدمت به حکومتی که نسبت به رنج مردمش بی‌اعتناست، کاری بی‌ثمر و عبث بود. در عوض، او تمام هم خود را بین سال‌های ۱۸۷۰-۱۸۷۳ وقف نگارش رساله‌ای با عنوان *رساله در نظم تمدن و تعاون* در باب اصلاح جامعه نمود. در این اثر، دو طرح بنیادین برای اصلاحات پیشنهاد کرد: نخست، تأسیس حکومتی پارلمانی بر پایه عدل و دانش، که نمایندگان منتخب مردم در امور دولت رأی دهند؛ دوم، ایجاد منصب صدر اعظم با اختیارات تقنینی. و تحقق هر دو نظام را مستلزم رضایت و اراده‌ی امیر نمود. امیر نیز این پیشنهادها را مثل گذشته تهدیدی علیه قدرت مطلقه خویش دانست و آن‌ها را با قاطعیت رد کرد.

«دانش»، افزون بر اصلاح ساختار حکمرانی، به تحوّل در آموزش و پرورش نیز دلبستگی داشت. او طرح مدارس نوینی را پیش نهاد که در آن‌ها علوم روز، زبان‌های خارجی—به ویژه زبان روسی—و معارف طبیعی تدریس شود. به باور او، علوم و هنرها می‌بایست بر تعلیمات صرفاً دینی برتری یابند. اما این پیشنهادات نیز، چون اندیشه‌های سیاسی‌اش، به جرم تضعیف اقتدار مطلق امیر، طرد شدند و در محاق ماندند.

این پایان راه خدمت «احمد دانش» به جامعه نبود. پس از بازگشت از سومین سفر خود به سن پترزبورگ (۱۸۸۳-۱۸۸۴)، وی به منصب قضاوت در نواحی دورافتاده‌ی غُزُر و نهرپای گماشته شد—اقدامی که بیش از آنکه ارج نهادن به مقام او باشد، کوششی بود در جهت دور ساختنش از مرکز و امور دولت. «دانش» تا پایان دوران فرمانروایی امیر «مظفر» در این مقام باقی ماند.

با جلوس امیر «عبدالاحد» (۱۸۸۵-۱۹۱۰)، بار دیگر نام «دانش» در عرصه‌های رسمی مطرح شد، هرچند نه در آن شأن و منزلتی که سزاوار او بود. این بار، او به ریاست یکی از مدارس بخارا منصوب شد. در همین ایام، کتابی به نگارش درآورد که پرده از روی زشتی‌ها و کاستی‌هایی که امرا طی نسل‌ها در نهان نگاه داشته بودند بر می داشت. اهمیت این اثر تنها در افشای آن معایب نبود، بلکه در آن بود که «دانش» این مسائل را از منظر تجربه‌های شخصی‌اش در خارج از مرزها تحلیل می‌کرد. او با نگاهی ژرف، فقر فکری و انحطاط سیاسی امرا را، به ویژه در حوزه آموزش، به تصویر می کشید. این اثر که *نواذر الوقایع* نام دارد و در سال ۱۸۸۵ تألیف شده، یکی از پرنفوذترین آثار وی به شمار می‌رود. پس از فراغت از تألیف *نواذر الوقایع*، «دانش» نسخه‌هایی از آن را به دست خود استنساخ کرد و میان دوستان و دلباختگان اندیشه‌خویش پخش نمود. در *یادداشت‌های «صدرالدین عینی»* (چاپ میان سال‌های ۱۹۴۹ تا ۱۹۵۴)، نویسنده به نکات کلیدی این اثر اشاره دارد. ۶ هرچند شرح او مختصر است، اما روایتش از چگونگی آشنایی با این اثر، در خانه «شریف جان» مخدوم، ۷ حکایت می‌کند. توضیح این که «عینی» به همراه میرزا «عبدالواحد منظم» ۸ و شاعر فرهیخته، «محمدصدیق حیرت» ۹ در خانه «شریف جان» گرد می‌آمدند و به استنساخ اثر «دانش» برای میزبانانشان می‌پرداختند. این رویداد سه یا چهار سال پس از وفات «دانش» رخ داد.

«عینی» اعتراف می‌کند که در نخستین برخورد با نوشته‌های «دانش»، بسیاری از مباحث به ویژه در حوزه‌های هیئت، فلسفه و تصوف، برای او دشوار بود، چرا که در آن دوران با چنین مفاهیمی آشنایی نداشت. با این همه، دیگر بخش‌های کتاب در جان او نفوذ کرد. به گفته‌ی او، همین اندیشه‌ها بن مایه‌ی تحوّل بنیادین در دیدگاهش شد و بعدها به نقشه‌راهی در مسیر فکری‌اش بدل گشت. ۱۰

در وصف این دگرگونی، «عینی» می‌نویسد: پیش از خواندن *نواذر الوقایع*، بر این باور بودم که همه‌ی کارهای عالم بسته به اراده‌ی خداوند است و انسان هیچ اختیاری در سرنوشت خود یا تأثیرگذاری بر دیگران ندارد. اما با خواندن اثر «دانش» دریافتم که آدمی می‌تواند کنشگر باشد، بر سرنوشت خویش اثر نهد و حتّی مایه‌ی دگرگونی در زندگی دیگران گردد. در *نواذر الوقایع*، «دانش» تحلیل دقیق و موشکافانه‌ای از جامعه‌ی بخارا عرضه می‌دارد. چنان که «عینی» می‌گوید: «دانش» مسائل را چنان شرح می‌داد که برای ملموس و قابل درک بود. افزون بر تحلیل، «دانش» راه حلّ‌هایی عملی نیز برای حلّ مشکلات اجتماعی پیش نهاد می‌کرد. برای نمونه، در باب اختلافات خانوادگی، به بررسی ظریف روابط میان اعضای خانه—چون مادر، پسر و عروس—می‌پرداخت و اندیشه‌ها، احساسات

و انگیزه های هر یک را به دقت ترسیم می کرد. با این شیوه ی غیررسمی امّا ژرف، نشان می داد چگونه می توان مسائل اجتماعی را از راه گفت و گو و درک متقابل حلّ و فصل نمود.^{۱۱}

اندیشه های سیاسی «دانش» نیز «عینی» را برانگیخت تا درباره ساختار حکومتی امارت بخارا تأمل کند. با مقایسه میان آنچه دانش از جامعه روسیه گزارش کرده بود و وضعیت موجود در بخارا، «عینی» به تفاوتی عمیق پی برد و به این باور رسید که اصلاحات نه تنها ممکن، بلکه ضروری است. او تصمیم گرفت راهی را که «دانش» آغاز کرده بود، ادامه دهد.^{۱۲}

از میان مشاهدات «دانش»، توصیف های او از طبقات بالای جامعه روسیه بیش از همه بر دل «عینی» نشست. «دانش» نوشته بود:

برخی چنین می پندارند که اشراف روسیه در نهایت خرسندی و آسایش به سر می برند، اندوه و افسردگی از ایشان دور است، و زندگانی شان آکنده از کامیابی و شادمانی است. امّا حقیقت به کلی با این تصویر مغایرت دارد. من در نخستین سفر خود به سن پترزبورگ، تنها با نگرستن و شنیدن، دریافتم که حجم اندوه و دل‌تنگی در میان طبقه ی اشراف، از حدّ و اندازه بیرون است. هر یک به حال بالا دست خود غبطه می خورد و در پی تقلید از او بود، در عین حال، بر زیر دست خود فخر می فروخت... خلاصه، شخصی ندیدم که از اندوه و ملال خالی باشد... این حال را نه تنها در خانه ها، بلکه در خیابان ها و تماشاخانه های سن پترزبورگ نیز مشاهده کردم.^{۱۳}

اثر سترگ نواذر الوقایع در بیداری و آگاه سازی طبقه اهل اندیشه بخارا اثری بس ژرف نهاد. امّا این تأثیرگذاری با واکنشی سخت و خصمانه نیز همراه بود. امیر، درباریان و عالمان دین به یک صدا این اثر را مخالف شعائر اسلامی دانستند و آن را محکوم کردند. خود «احمد دانش» را بی دین، بی مبنا و فاقد درک ابتدایی از اسلام و فقه معرفی کردند. در بازار سخن، این زمزمه ها بالا گرفت که او حتّی از اصول شریعت بی خبر است.

«دانش»، در پاسخ به این افتراها و برای دفاع از اندیشه خویش، کتابی به نام معیار الدّین (میزان دین) در سال ۱۸۹۴ نگاشت. در این رساله، با بیانی مستدل و فقیهانه، عمق آشنایی خود را با علوم دینی و فقه اسلامی به نمایش گذاشت و در عین حال، پرده از سطحی نگری و تنگ نظری مخالفانش برداشت.

در سال های پایانی عمر، «دانش» به این نتیجه رسید که اصلاحات حکومتی به تنهایی نمی تواند نجات بخش بخارا باشد. بدین سان، قلم را به سوی نقد تاریخی حکومت امارت برد و در سال ۱۸۹۷ رساله ای با نام رساله تاریخی تألیف کرد. در این اثر، سلطه خاندان منغیتی را که بیش از یک سده بر بخارا فرمان رانده بودند، به باد نکوهش گرفت — و به ویژه دوران استبداد امیر «مظفر» را به عنوان نمونه ای از زوال و تباهی معرفی کرد. او پیش بینی نمود

که این حکومت یا به دست خود از درون فروخواهد پاشید، یا به نیروی اراده ملت ساقط خواهد شد.

«احمد دانش»، شخصیتی بی بدیل در تاریخ فرهنگی بخارا بود؛ مردی که علوم طبیعی و فنون نوین را با اتکاء به متون کهن فراگرفت و در سه سفر دشوار به روسیه، دانسته های خویش را گسترش داد، تا آن ها را در خدمت به اصلاح جامعه خویش به کار گیرد. او یک تنه به مصاف ساختار پوسیده فئودالی رفت و خواستار نظامی نو بر پایه عدالت و عقلانیت شد. اما در هر گام، دیوار مخالفت امیران و تعصب علمای سنت گرا در برابر او قد برافراشت. با این همه، «دانش» از پافشاری بر آرمان های خویش دست نکشید. وی، در مقابل ظلم و جمود، صدای محرومان شد و تمام توان خود را برای بهبود زندگی هم روزگاراناش به کار گرفت.

در عرصه ادب، «دانش» با بهره گیری از زبان روزمره و گریز از تعابیر تکلف آمیز، سبک واقع گرایی را در نثر فارسی تاجیکی بنیان نهاد. بدین گونه، فضای تازه ای را برای پرداختن به مسائل ملموس اجتماعی گشود. آثار او الهام بخش نسل نویسندگان آینده گردید؛ کسانی چون «صدرالدین عینی»، «محمد صدیق حیرت»، «میرزا «سراج» و دیگران، که هر یک شعله ای از مشعل اندیشه او برگرفتند. ۱۴

«دانش» در آثار خویش، ماهیت استثماري طبقه حاکم و روحانیت وابسته را آشکار کرد؛ و آن را با آنچه در روسیه دیده بود، مقایسه نمود. وی به عنوان دانش پژوهی نوگرا، قالب رساله را در ادبیات علمی و فلسفی رواج داد—ساختاری که انعطاف لازم برای پرداختن به موضوعات متنوع را در خود داشت. تلاش های او برای اصلاح نظام آموزشی، رکود و منفعت طلبی علمای محافظه کار را برملا ساخت. او خواهان مدارس نوین بود که در آن ها زبان های خارجی—به ویژه زبان روسی—به عنوان دروازه هایی به سوی دانش و هنر نوین تدریس شوند.

«احمد دانش»، این اندیشمند نو اندیش، در سال ۱۸۹۷ میلادی، در زادگاه خود، بخارا، چشم از جهان فرو بست. اما اندیشه های او، همچون چراغی در دل تاریکی، راهی نو به نسل های آینده نمایاند.

آثار برگزیده «احمد دانش»

- گزیده هایی از «نوادر الوقایع، استالین آباد، ۱۹۵۷م.
- آثار منتخب، استالین آباد، ۱۹۵۹م.
- رساله یا مختصری از تاریخ سلطنت خاندان منغیتی، استالین آباد، ۱۹۶۰م؛ دوشنبه، ۱۹۷۲ و ۱۹۹۲م.
- آثار برگزیده ادبی، دوشنبه، ۱۹۷۶م.
- رساله در نظم تمدن و تعاون، دوشنبه، ۱۹۷۷م (به خط فارسی).

- سفر از بخارا به پترزبورگ، دوشنبه، ۱۹۷۶م.
- نوادرالوقایع (کتاب اول و دوم)، دوشنبه، ۱۹۸۸م.
- معیارالدین، دوشنبه، ۲۰۱۰م.

منابع برگزیده درباره «احمد دانش»:

- ۱- «ایپفانوا، ال. م.» . منابع خطی انستیتو خاورشناسی فرهنگستان علوم جمهوری شوروی سوسیالیستی ازبکستان، انستیتوی خاورشناسی، فرهنگستان علوم ازبکستان، تاشکند، ۱۹۶۵، صص. ۹-۱۰.
- ۲- هادی زاده، ر.، «دانش»، دانشنامه ادبیات و هنر تاجیک، جلد اول، ۱۹۸۸، ص. ۴۱۲.
- ۳- سفر از بخارا به پترزبورگ، استالین آباد، ۱۹۶۰؛ رساله‌ای مختصر از تاریخ سلطنت خاندان منغیتی، به کوشش آ. میرزوئف، استالین آباد، ۱۹۶۰؛ وقایع نادره، تاشکند، ۱۹۶۴.
- ۴- «بشیری، ایرج». تاریخ جنگ داخلی تاجیکستان، انتشارات مطالعات آکادمیک، ۲۰۲۰، صص. ۶۵-۶۶.
- ۵- هادی زاده، ر.، «دانش»، دانشنامه ادبیات و هنر تاجیک، جلد اول، ۱۹۸۸، ص. ۴۱۲.
- ۶- «بشیری، ایرج». «عینی، صدرالدین»، دانشنامه ادبیات جهان در قرن بیستم، ۱۹۹۹، ص. ۲۷.
- ۷- «شریف جان» مخدوم (صدر ضیا) (۱۸۶۵-۱۹۳۱)، از قضات برجسته بخارا، شاعر، ادیب، اصلاح طلب و نویسنده اثر منظوم تذکره الاشعار (نوشته شده در سال ۱۹۱۰) بود.
- ۸- میرزا «عبدالواحد منظم» (۱۸۷۷-۱۹۳۴)، شاعر، معلّم و انقلابی پیشگام، بنیان گذار نخستین مکتب نوگرای بخارا و از مؤسسان «انجمن آموزش کودکان» به صورت پنهانی بود. در انقلاب بخارا مشارکت داشت و به عنوان ناظر سلامت و بهداشت عمومی خدمت کرد. وی از دوستان نزدیک «عینی» به شمار می رفت.
- ۹- «محمد صدیق حیرت» (۱۸۷۸-۱۹۰۲)، یکی از درخشان ترین شاعران تاجیک، هم عصر و هم دل «صدرالدین عینی» بود.
- ۱۰- «عینی، صدرالدین»، یاد داشت ها، صص. ۶۵۹-۶۶۱.
- ۱۱- «عینی، صدرالدین»، یاد داشت ها، صص. ۶۶۱-۶۶۶.
- ۱۲- «عینی، صدرالدین»، یاد داشت ها، صص. ۶۶۷-۶۶۸.

- ۱۳- «عینی، صدرالدین»، یادداشت ها، صص. ۶۷۳-۶۷۴.
- ۱۴- «میرزا زاده، خ.» «میرزا سراج»، دانشنامه شوروی تاجیک، جلد چهارم، ۱۹۸۳، ص. ۴۱۳.
- ۱۵- هادی زاده، ر.»، «دانش»، دانشنامه ادبیات و هنر تاجیک، جلد اول، ۱۹۸۸، ص. ۴۱۴.